



نشر مَد

Peter McPhee
Robespierre
A Revolutionary Life
Yale University Press, 2013

سرشناسه:	مک‌فی، پیتر، ۱۹۴۸-م.	McPhee, Peter
عنوان و پدیدآور:	رویسپیر: سرگذشت یک انقلابی، پیتر مک‌فی، ترجمه‌ی علیرضا اسماعیل پور	
مشخصات نشر:	تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنر مد، ۱۴۰۲	
مشخصات ظاهری:	۱۶+۴۶۰ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.	
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۵۳۸۵-۳۱-۳	
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبیا	
یادداشت:	عنوان اصلی:	<i>Robespierre: A Revolutionary Life</i>
موضوع:	رویسپیر، ماکسیمیلیان، ۱۷۵۸-۱۷۹۴.م.	
موضوع:	انقلابیان - فرانسه - سرگذشت‌نامه	
شناسه‌ی افزوده:	اسماعیل پور، علیرضا، ۱۳۶۴ - مترجم	
رده‌بندی کنگره:	DC۱۴۶	
رده‌بندی دیویی:	۹۴۴/۰۴۰۹۲	
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۹۵۰۵۲۰۰	

رو بسپیر

سرگذشت یک انقلابی

پیتر مکی

علیرضا اسماعیل پور

رو بسپیر

سرگذشت یک انقلابی

نویسنده: پیتر مک‌فی
مترجم: علیرضا اسماعیل پور

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۳
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حر و فچینی و صفحه‌آرایی: محمدتقی بابایی
طراحی جلد: فاطمه حاتمی
مدیر تولید: مصطفی شریفی

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۵۳۸۵-۳۱-۳

همه‌ی حقوق این اثر متعلق به مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنر مد است.



نشر مد

تهران، خیابان کریمخان زند، خیابان خردمند جنوبی، کوچه‌ی وفایی ورمزآبادی، پلاک ۱
تلفن: ۸۸۳۲۸۶۸۸

درباره‌ی نویسنده

پیتر مک‌فی تاریخ‌نگار پرآوازه‌ی دوران مدرن فرانسه و استاد دانشگاه ملبورن است. وی همچنین پیش‌تر مسئولیت ریاست این دانشگاه را بر عهده داشته است. مک‌فی در باب تاریخ فرانسه در سده‌ی هجدهم آثار گوناگونی تألیف کرده است، از جمله آزادی یا مرگ (انتشارات دانشگاه ییل، ۲۰۱۶)، تاریخ اجتماعی فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴ (۲۰۰۴) و حیات انقلاب فرانسه: ۱۷۸۹-۱۷۹۹ (۲۰۰۶). وی عضو فرهنگستان علوم انسانی و فرهنگستان علوم اجتماعی استرالیا است و در سال ۲۰۱۲ نشان استرالیا را نیز دریافت کرده است.

تقدیم به لی لی و جک
پیتر مک فی

پیشکش به خواهرانم،
نیاز و نازنین
ع.ا

تاریخ باید روزی به این پرسش پاسخ دهد که آیا گناه تمام آن تندروی‌های انقلابی، که همقطاران ماکسیمیلیان روبسپیر پس از مرگش او را بدان متهم ساختند، به‌راستی به گردن او بوده است؟^(۱)

شارلوت روبسپیر^۱، ۱۸۳۰

آیا می‌توانیم آن‌قدر از خویش و از زمانه‌ی خویش مطمئن باشیم که دادگران و دوزخیانِ نسل‌های گذشته را از یکدیگر متمایز کنیم؟... ای روبسپیریست‌ها، ای ضدروبسپیریست‌ها، ما تمنای بخشش داریم: محض رضای خدا، به ما بگویید روبسپیر که بود؟^(۲)

مارک بلوخ^۲، ۱۹۴۱

۱. Charlotte de Robespierre (۱۷۶۰-۱۸۳۴)؛ خواهر ماکسیمیلیان و آگوستن روبسپیر که به نقل خاطرات برادران انقلابی‌اش شهرت دارد.

۲. Marc Bloch (۱۸۸۶-۱۹۴۴)؛ تاریخ‌نگار فرانسوی و از مؤسسان مکتب آنال که در دوران اشغال فرانسه از اعضای جنبش مقاومت به‌شمار می‌رفت و جان خود را نیز بر سر این آرمان گذاشت.

فهرست

۱۳	یادداشت مترجم.....
۱۹	سپاسگزاری.....
۲۱	دیباچه: «گیل در دستان نویسندگان».....
۲۹	فصل یکم پسرکی «جدی، عاقل و سختکوش» آراس، ۱۷۶۹-۱۷۵۸
۴۷	فصل دوم «عطشی سیری ناپذیر برای کامیابی» پاریس ۱۷۸۱-۱۷۶۹
۶۷	فصل سوم «مردی چنین کاردان» آراس، ۱۷۸۴-۱۷۸۱
۸۷	فصل چهارم «گویا تجرد آتش عصیان را برمی افروزد» آراس، ۱۷۸۹-۱۷۸۴
۱۱۷	فصل پنجم «مادر آستانه‌ی پیروزی هستیم» ورسای، ۱۷۸۹
۱۴۱	فصل ششم «دلیر به پاک کردن اصطبل‌های آئوگئاس» پاریس، ۱۷۸۹-۱۷۹۱
۱۷۳	فصل هفتم «انبوه دشمنان قسم خورده» آراس، ۱۷۹۱
۱۹۳	فصل هشتم «کینخواهی مردم» پاریس، ۱۷۹۱-۱۷۹۲
۲۲۳	فصل نهم «آیا این است آنچه می‌خواستید: انقلاب بدون انقلاب؟» پاریس، ۱۷۹۲-۱۷۹۳
۲۵۷	فصل دهم «یک بازسازی کامل» پاریس، ژوئیه-دسامبر ۱۷۹۳
۲۹۳	فصل یازدهم «بوقلمون صفتان» پاریس، ژانویه-ژوئن ۱۷۹۴

۳۲۳ فصل دوازدهم «غمگین ترین مرد دنیا»
	پاریس، ژوئیه ۱۷۹۴
۳۴۷ پس‌گفتار «آن پروکروستیس مدرن»
۳۶۵ یادداشت‌های نویسنده
۴۱۵ رویدادنگاری
۴۲۵ کتابشناسی
۴۴۵ نمایه

یادداشت مترجم

آگاهی از شکست کامل خویش و جودش را از نوعی آسایش خاطر سرشار کرده بود؛
وظیفه‌ی ادامه‌ی مبارزه و بار مسئولیت از دوشش برداشته شده بود. خواب‌آلودگی پیشین
دوباره به سراغش آمد... به یاد نوشته‌ای افتاد که بالای دروازه‌ی گورستان ایرانی دیده
بود، همان‌جا که سن ژوست، روبسپیر و شانزده رفیقشان با سرهای از تن جداشده
زیر خاک خفته بودند. یک کلمه بیش تر نبود: *Dormir* - خوابیدن.^۱

سرگذشت روبسپیر اغلب مرا به یاد تراژدی مکبث می‌اندازد، داستان اندوهبار
شهریاری خودکامه و خونخوار که به آدمیان و حتی به کودکان رحم نمی‌کند، اما همچنان
از جذبه‌ای خاص برخوردار است. به‌راستی چه چیزی مانع از آن می‌شود که مکبث را
در ردیف دیگر نابکاران جهان شکسپیر جای دهیم، موجودی از قبیل ریچارد سوم و
کلاودیوس و یا گو؟ شاید این‌که او، به‌رغم ظاهر مخوف، باطنی رنجور دارد و نیز این‌که
سیری غریب اما بسیار انسانی و آشنا را می‌پیماید؛ دو نکته‌ای که به ترتیب شفقت و
وحشت آدمی را برمی‌انگیزند. ما، به‌رغم بی‌زاری از ستمکاری‌های شرم‌آور مکبث، به حال
این بیدادگر آشفته‌حال دریغ می‌خوریم و در عین حال با هراس از خود می‌پرسیم آیا اگر
من به جای او بودم، به چنین ورطه‌ای نمی‌افتادم؟

ما کسیمیلیان روبسپیر تا واپسین لحظه‌ی عمر به درستی راه خود ایمانی راسخ داشت.
مرور احکام سرسام‌آور اجراشده در عهد رهبری او هنوز هم مایه‌ی دهشت آدمی می‌شود.
با این‌همه، آن‌گاه که زندگی او را باز می‌کاویم، رفته‌رفته حیرت بر هراس غلبه می‌کند
- حیات روبسپیر شگفت‌انگیزتر از آن است که عبرت‌آموز باشد. داستان او را باید همچون
سرگذشت قهرمانان تراژدی‌های یونانی یا سالاران سرسخت و آرمان‌گرای رومی خواند،

۱. ظلمت در نیمروز، آرتور کوستلر، ترجمه‌ی مزده دقیقی، نشر ماهی، ص. ۱۹۸.

مردانی که وی خود از عهد نوجوانی سخت شیفته‌ی کاوش در زندگی‌شان بود. اغلب می‌شنویم و می‌خوانیم که بزرگ‌ترین خودکامگان تاریخ را فرمانروایانی «سرمست قدرت» می‌نامند، اما بعید است بتوان بر او نیز چنین نامی نهاد. روبسیپر، به‌رغم جاه‌طلبی ذاتی، از باده‌ای بسیار خطرناک‌تر سرمست بود. آرمان‌هایی که طی سالیان سال، از روزهای لاتین‌خوانی در دبیرستان تا آستانه‌ی انقلاب سرنوشت‌ساز ۱۷۸۹، پیوسته در نهاد او قد می‌کشیدند و سایه می‌گسترده‌ی چنان‌وی را شیفته و شیدای خود کرده بودند که برای حفظ آن‌ها به‌سادگی می‌توانست بر دیگر مکارم اخلاق چشم فروبندد، از قدرشناسی و مراعات پیوند دوستی گرفته تا رحم و مروت.

البته روبسیپر تنها نبود. آرمانخواهان بسیار دیگری هم با وی در سنگر انقلاب بودند که دوران‌دیشی‌شان از وی کم‌تر و آتش‌فهرشان از شعله‌ی خشم او بسیار تیزتر بود. نویسنده‌ی کتاب حاضر در جای خود به شرح مفصل این حقایق پرداخته است و بر من نیز روا نیست که در موضوعی چنین ژرف و چالش‌انگیز ورود کنم. غرض تنها اشاره‌ای بود به ذهنیت مردی که زمانی بت معجزه‌گر انقلاب و رهبر «فسادناپذیر» آن نام داشت و چندی بعد به آماج نفرت خُرد و کلان جامعه‌ای بدل شد که در خیال خود آن را سخت عزیز می‌داشت. شاید به سبب همین فرگشت برق‌آساست که او را چنین یادآور شه‌ریار مخوف اسکاتلند می‌بینم، چرا که هردوشان روزگاری پیشوایانی خوشنام و محبوب بودند و به یک (یا چند) گردش چرخ نیلوفری به ایزدان دژچهره‌ی وحشت بدل شدند. این مردان وحشتی را آفریدند که خواب را بر ایشان و بر همگان حرام کرد، هراسی ناشی از فشار و جدان در نهاد مکبث و بیمی (به گمان من) نتیجه‌ی نوعی مسئولیت‌شناسی دیوانه‌وار در باطن روبسیپر، سنگینی خردکننده‌ی وظیفه‌ی پاسداری از دُرْدانه‌ای که به قیمت خون‌های بسیار و برای نخستین بار در تاریخ مصیبت‌بار آدمی فراجنگ او و یاران یکدل‌ه‌اش آمده بود. شاید از همین رو بود که مکبث خون خواب را می‌ریخت^۱ و روبسیپر را یارای پلک‌برهم‌نهادن نبود و روباشف، قهرمان رمان آرتور کوستلر و پیشوای تصفیه‌شده‌ی انقلاب، بر لبه‌ی نیستی خود را تنها نیازمند خواب می‌دید، چرا که دیگر نه آرمانی مانده بود و نه جانی شیدا در تقلا‌ی ایثار. باری، شیفتگی کور اما صادقانه‌ی روبسیپر نیز همچون هر عشق شیداوار دیگری به رشک و پارانویا انجامید، چنان‌که انقلابی پاکباز یاران هم‌دل خویش را هم در مظان اتهام خیانت یافت و به رویشان شمشیر کشید.

۱. نقل به مضمون از مکبث، صحنه‌ی دوم، پرده‌ی دوم.

انقلاب فرانسه، به رغم تمام دشواری‌ها و مصائبش، یکی از ارزنده‌ترین تجربیات آدمی به شمار می‌رود. شاید بتوان این تحول بزرگ را انقلاب گرسنگان و حقوقدانان نامید، چرا که کارزار رودرو در این نبرد به دوش پابرهنگان بود و سپهسالاری آنان به عهده‌ی وکیلان و قاضیان، دو طیفی چنین متفاوت، اما نمایانگر دو آرمان انسانی بزرگ که بر اندیشه‌های رهبران تمام انقلاب‌های بعدی اثر نهاد: نان و قانون. اما آنچه در سال ۱۷۸۹ (و نیز در اغلب ادوار بعدی) این دو آرمان را به یکدیگر می‌پیوست «آزادی» بود، واژه‌ای که همچون وردی سحرآمیز همواره جان آدمی را به شور برمی‌انگیزد.

تا ابد می‌توان درباره‌ی تأثیر انقلاب فرانسه بر سرنوشت دیگر ملت‌های جهان قلمفرسایی کرد. قدر مسلم این است که با در نظر گرفتن سلسله‌ی علت‌ها و معلول‌ها می‌توان گفت انقلاب ۱۷۸۹ هرگز از اثرگذاری باز نمانده، از همان شامگاه چهاردهم ژوئیه که دژ باستیل به چنگ پارسیان خشمگین افتاد تا امروز. ما ایرانیان نیز به نوبه‌ی خود از نخستین مللی بودیم که تشعشعات این رویداد عظیم را دریافت کردند. روشنفکران و اندیشمندان عصر مشروطه‌ی ما، هر یک به فراخور گنجایش و هوشیاری خویش، از تاریخ این انقلاب نکته‌ها آموخته‌اند، از دانشمند یگانه‌ی دوران‌ها، علی‌اکبرخان دهخدا، با دیدگاه منحصر به فرد خود در باب آرمان‌های انقلاب فرانسه در بستری تاریخی و فراگیر گرفته تا سید اشرف‌الدین حسینی، مشهور به نسیم شمال، با آن تعبیر ساده و نمکینش از این دگرگونی شگفت که در آن پارلمان را هم «خدای» باید بدهد، حتی به ملتی پیروز و کامیاب چون فرانسویان:

همت ما کجا رسد به همت فرانسه؟ لویی کبیر کشته شد ز غیرت فرانسه
داده خدای پارلمان به ملت فرانسه کوفه چو شام باصفا می‌شود و نمی‌شود
بصره شبیه کربلا می‌شود و نمی‌شود...

اما اینک، دو یست و سی و پنج سال پس از سقوط باستیل، باید از نظرگاهی ژرف‌تر به انقلاب فرانسه نگریم، با در نظر داشتن دو سده‌ای که از پی آن آمده و رفته و ده‌ها انقلاب کوچک و بزرگ و دو جنگ جهانی و چند جنگ منطقه‌ای عظیمی که در بستر این سال‌ها رخ داده‌اند. انسان سده‌ی بیست و یکم، آبدیده در کوره‌ی رنج‌های دیرپا و چاره‌های نافرجام، اکنون تفاوت میان آرمان و عمل را بهتر از همیشه درک می‌کند. شاید امروز بتوان آن رخداد شگرف پایان سده‌ی هجدهم را در چشم‌اندازی وسیع‌تر دید و تبعات ویرانگر و آرمان‌های شکوهمند آن را، فارغ از اغراض سیاسی و خط‌کشی‌های حزبی، با باریک‌بینی بیش‌تری از نظر گذرانند.

همواره امیدوار بودم درباره‌ی انقلاب فرانسه، این نخستین انقلاب پیروزمند تاریخ بشر، آثار تاریخی معتبری به فارسی در دسترس خوانندگان باشد. منابع تاریخی در این باره، همچون درس‌های خود این انقلاب، به‌راستی بی‌شمار می‌نمایند و در نتیجه انتخاب از میان آن‌ها کار آسانی نیست. به گمان من، باید پس از جست‌وجوهای کافی، متونی را برای ترجمه برگزید که غیر از اعتبار علمی، تا حد امکان از شائبه‌ی سوگیری‌های ایدئولوژیک و شخصی و جز آن برکنار باشند. بدیهی است که منابع تحلیلی و توصیفی راهگشا تنها در کنار یکدیگر می‌توانند مجموعه‌ای شایسته در باب انقلاب فرانسه را شکل دهند. امید که به‌زودی مجال سزاوار برای پرداختن به این مجموعه دست دهد. اما اگر بنا بود ابتدا به سرگذشت رهبران انقلاب ۱۷۸۹ بپردازیم، منطقاً باید پیش از دیگران به سراغ روبسیپر می‌رفتیم، آن هم نه به سبب آوازه‌ی بلندش، بلکه (چنان‌که اشاره شد و در متن به شکل مشروح خواهد آمد) به علت شخصیت چالش‌انگیزش — از میان قهرمانان خوشنام و بدنام و میانه‌حال آن دوره‌ی پراشوب، او تنها کسی است که هم شهید و هم دژخیم انقلاب لقب گرفته است.

اما چند کلمه‌ای هم درباره‌ی این کتاب. پیش از هر چیز باید توجه داشت که اثر پیتر مک‌فی تاریخ انقلاب فرانسه نیست. او بیش از هر چیز به شرح و تحلیل وقایعی می‌پردازد که روبسیپر شخصاً در آن‌ها نقش داشته است (یعنی اغلب بزن‌نگاه‌های پس از فتح باستیل) و در مقاطع دیگر به نقل مختصر رویدادهای انقلاب بسنده می‌کند. برای مطالعه‌ی تاریخ تحولات فرانسه و اروپا در دو دهه‌ی پایانی سده‌ی هجدهم باید به کتاب جامع‌تری نگریست، اثری دارای شمول و تحلیل‌های لازم و کافی که — دست‌کم تا جایی که من خبر دارم — جای آن همچنان در زبان فارسی خالی است. باری، مخلص کلام این‌که آنچه پیش رو دارید بیش‌تر سرگذشت‌نامه‌ی ماکسیمیلیان روبسیپر است تا داستان‌نامه‌ی انقلاب. باقی نکات ضروری در باب این اثر را هم در مقدمه‌ی نویسنده می‌توان یافت.

سعی مترجم بر این بوده که نظم و سیاق منبع اصلی را تا حد امکان در متن فارسی نیز حفظ کند — یادداشت‌های نویسنده و منابع او همه در پایان کتاب آمده‌اند و توضیحات مترجم نیز به پایان هر فصل منتقل شده است. درباره‌ی برخی معادل‌ها هم توضیح مختصری ضروری به نظر می‌رسد. از آن‌جا که پس از پیروزی انقلاب فرانسه نهادهای نوپدید متعددی شکل گرفتند که گاه جایگزین یکدیگر نیز می‌شدند، لازم بود در ترجمه‌ی عناوین آن‌ها رویه‌ای واحد در پیش گرفته شود. بر این اساس، واژه‌ی Assembly را اغلب مواقع

به «شورا» و گاه به اقتضای جمله (یعنی آن‌گاه که معنای لغوی آن مدنظر نویسنده بود) به «گردهمایی» برگردانده‌ام و به جای واژه‌ی Convention نیز از معادل «مجمع» بهره گرفته‌ام، بیش‌تر بدین قصد که نام این نهادها با Parliament («مجلس») و نیز پارلمان («Parlement»)، یعنی دادگاه‌های محلی در عهد نظام قدیم فرانسه، خلط نشوند. نکته‌ای دیگر: شاید بتوان آزادی را مهم‌ترین مفهوم بنیادین انقلاب فرانسه دانست، اما به‌خلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، انتقال این مفهوم به زبان فارسی همیشه آسان نیست. ما برای دو واژه‌ی freedom و liberty معادل واحد «آزادی» را به کار می‌بریم، حال آن‌که کلمه‌ی اول بیش‌تر به معنای «رهایی از بند» است و اصطلاح دوم اغلب به معنای «حقوق و آزادی‌های فرد در مقام شهروند». در نتیجه، در متن ترجمه، هرگاه تفکیک معنایی میان این دو ضروری می‌نموده، اصل واژه را نیز آورده‌ام تا منظور اصلی گوینده و نویسنده روشن‌تر باشد.

در پایان باید مراتب امتنان خود را تقدیم دوستانی کنم که کتاب حاضر بدون یاری آنان به مرحله‌ی انتشار نمی‌رسید. از مهدی نوری، دوست دیرین و مدیر انتشارات مَد، سپاسگزارم که با مهر و یاری بی‌دریغ خود امکان تکمیل این ترجمه و چاپ آن را فراهم ساخت و چنان‌که شیوه‌ی اوست، در بازخوانی و ویرایش و ارتقای کتاب از هیچ کوششی فروگذار نکرد. سپاس ریوندی، رفیق یکدل و دانشمند، نیز بر من منت نهاد و در حل دشواری‌های کتاب مشفقانه یاری‌ام داد. سپاسگزار دوست فرزانه‌ام، دکتر احسان طوسی، هستم که با توضیحات راهگشای خود در حل و فصل چند اصطلاح روانشناختی به یاری‌ام آمد. از یار هم‌دل و رهرو همراه، ندا قطروبی، صمیمانه سپاسگزارم که کتاب اصلی را از سر لطف در اختیار من گذاشت و مرا به ترجمه‌ی آن ترغیب کرد. نیز منت‌پذیر لطف و دانش خواهرم، نیاز اسماعیل‌پور، هستم که به‌رغم اشتغالات گوناگون تمام متن را خواند و نکات ارزشمندی را یادآور شد. شخصاً از دقت و درستی روال فراهم‌آمدن کتاب اطمینان دارم، اما اگر کاستی و لغزشی در آن یافت شود، طبعاً تنها مترجم پاسخگو خواهد بود.

علیرضا اسماعیل‌پور

مهر ۱۴۰۲

سپاسگزاری

آنچه در آغاز علاقه و توجه مرا به روبسپیر جلب کرد یک سؤال بود: در دوران دانشجویی، از خود می پرسیدم چگونه ممکن است مردی که اصول متعالی انقلاب ۱۷۸۹ را تبیین کرده است در سال های ۱۷۹۳-۱۷۹۴ تجسم «حکومت وحشت» به شمار آید؟ آیا داستان این تحول همان حکایت غم انگیز انسانی است که در دام شخصیت و عقاید انعطاف ناپذیر خویش دست و پا می زند (چنان که داستان پردازی های قدرتمند ادبی به من می آموختند) یا مثالی ست استثنایی از بدنام شدن رهبران بزرگ، از این که افرادی برخوردار از خدمات یا سایه ای امنیت این رهبران چطور می توانند دامن پیشوایان خود را لکه دار کنند؟ شاید هم چیزی است یکسره متفاوت با تمام این ها؟

هر تاریخ نگاری دلبسته ی پرسش هایی است و از همین رو تمام تاریخ نگاران به کسانی مديونند که این پرسش ها را مطرح کرده و به آنها پاسخ داده اند. زندگینامه نویس روبسپیر به انبوهی از پیشینیان خود مديون است، زیرا تاکنون صدها تاریخ نگار در باب «فسادناپذیر» قلمفرسایی کرده اند. من، بیش از هر کس دیگر، به کسانی مديونم که حین تلاش برای روایت داستان او از یاری شان بهره مند بوده ام. ژولیت فلش با بردباری و دقت و مهارتی چشمگیر انجام مجموعه ای از پژوهش ها را به عهده گرفت. دوستان و همکارانم در کمال بلند نظری و خردمندی کل دستنویس متن را خواندند، خاصه ماریسا لیتون (دانشگاه کینگستون)، الیزابت مک نایت (دانشگاه آبردین)، دیورا مایرسن (دانشگاه کوینزلند)، جان مریمن (دانشگاه ییل)، خواهرم هیلاری مک فی و پسر م کیت مک فی. حین بررسی توصیفات جزئی و سوسه انگیز در باب شخصیت و ظاهر روبسپیر، شارلوت آلن نیز در شگفت زدگی من سهیم بود: این جزئیات آشکارا از چاپلوسی و نفرتی پرده برمی دارند که همزمان نثار این مرد شده است. هدر مک کالم، ریچل لانسدیل، کندیدا برزیل و تَمی هَلیدی با پیشنهادهای راهگشای خویش انتشارات دانشگاه ییل را به چاپ این کتاب برانگیختند و ریچارد میسون استادانه کار ویراستاری فنی

رونوشت‌ها را به پایان رساند. از کمک یا مشاوره‌ی خاص این دوستان نیز بهره‌مند بوده‌ام: ایزابل بروکس، هاوارد براون، پیتز کمبل، ونسان کانسیه، هلن دیویس، گلن دیویس، سوفی فریمن، جف هورن، بیل ماری، مارکوس رابسون، تیم تکیت، لیندزی تتر، جفری وال و آماندا وایتینگ.

از مجموعه منابع بسیار کارساز کتابخانه‌ی بیللی دانشگاه ملبورن نیز بهره برده‌ام و بیش از همه از مجموعه‌ی میراث پیت که استاد پیشین انقلاب فرانسه، کتلین فیتزپتریک^۱، آن را بنا نهاده است. الطاف کارمندان بایگانی ملی فرانسه در پاریس و نیز مسئولان بخش اداری و دیگر مخزن‌های آن بر بختیاری من مژ تأیید نهاد، زیرا پژوهشگر تاریخ سرزمینی هستم که بایگانی‌های آن از چنین سرپرستی بی‌همتایی برخوردار است. متأسفانه منبعی که به تازگی در آن سازمان طبقه‌بندی شده، یعنی پیش‌نویس اولیه‌ی چند سخنرانی روبسیپر، دیرتر از آن به دست بایگانی ملی رسید که بتوانم در نگارش این زندگینامه از آن بهره ببرم.

این سطرها را در کولیور^۲ می‌نویسم، شهر کوچکی واقع در مرز فرانسه و اسپانیا و جای‌گرفته بر ساحل دریای مدیترانه. کم و بیش می‌توان گفت در خاک فرانسه هیچ شهری به قدر کولیور از آراس، زادگاه روبسیپر، دور نیست. اگر روبسیپر به این بندرگاه کوچک پا می‌گذاشت، می‌دید که کارگران و ماهیگیران و شراب‌سازان این ناحیه از زبان فرانسه‌ی او سر در نمی‌آورند و زبان کاتالان اینان نیز او را سردرگم می‌کرد. با این‌همه، از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴، جنگ و مرگ به شکلی جدایی‌ناپذیر سرنوشت مرد حقوقدان شهر آراس و تقدیر کاتالان‌های کولیور را درهم تنید، چنان‌که کولیوری‌ها هرگز او را از یاد نبردند. انقلاب فرانسه همان قدر که طغیانی پاریسی بود، شورشی روستایی و شهرستانی نیز به حساب می‌آمد و سرشت و ضرباهنگ آن نتیجه‌ی چالش‌ها و واکنش‌هایی بود که در روستاها و شهرهای کوچک سراسر کشور رخ می‌داد. از همین روست که شناخت من از ما کسیمیلیان روبسیپر به وقت این شهرستان دوردست و در گوشه‌ای از این بندرگاه کوچک آغاز می‌شود.

۱. Kathleen Fitzpatrick (۱۹۰۵-۱۹۹۰): استاد دانشگاه و تاریخ‌نگار استرالیایی. وی کمک هزینه‌ای از خود به ارث گذاشت تا از محل آن برای دانشگاه ملبورن کتاب‌های تاریخی خریداری شود. فیتزپتریک این برنامه را به نام پدر خود، هنری پیت، نامگذاری کرد.

۲. Collioure؛ یکی از جنوبی‌ترین شهرهای فرانسه، در دپارتمان پیرنه-اورپیتال.

دِباچه «گِل در دستان نویسندگان»

آنتوان-ژوزف بوسار، نزدیک‌ترین دوست ماکسیمیلیان روبسپیر، همچون خود او در رشته‌ی حقوق تخصص داشت، اما بیست سال و اندی از وی بزرگ‌تر بود. در اوایل نوامبر سال ۱۷۸۹، روبسپیر نامه‌ای برای بوسار نوشت و آن را به زادگاهشان، آراس، فرستاد. این نامه، سومین نامه‌ی بلند روبسپیر در آن سال سرنوشت‌ساز، گزارشی از تحولات پایتخت و کاخ ورسای را در بر می‌گرفت، در روزهایی که روبسپیر خود عضو شورای ملی^۱ انقلابی پاریس به شمار می‌رفت. او اعتراف می‌کند که بوسار کاملاً حق دارد از تأخیر «بهترین دوست» خود در نامه‌نگاری دلگیر باشد، اما موج انقلاب همه‌چیز را در خود فرو می‌بلعد و بی‌اندازه رضایت‌بخش هم پیش می‌رود. دستاوردهای نمایندگان ملت خارق‌العاده بوده است. با این همه، بسیاری از مسائل هنوز مبهم به نظر می‌رسند، از جمله این‌که بازسازی مملکت چقدر زمان خواهد برد: «تمنا دارم که از سر لطف، احترامات فائقی مرا به مادام بوسار ابلاغ کنی. وقتی به آراس بازگردم، همنشینی با تو و ایشان بانی عمده‌ی خوشوقتی من خواهد بود، همچنان‌که در زمان ترک شهر نیز مایه‌ی دریغ و اندوه عمیق من گشت. اما به گمانم یکی دو ماه آینده را هم باید در این‌جا بگذرانم.»^(۱)

در واقع چنین هم شد. تازه دو سال پس از نوشتن این نامه، روبسپیر بخت آن را یافت که به آراس بازگردد و از همنشینی با بوسار و همسرش، شارلوت، بهره‌مند شود. تا آن زمان، روبسپیر دیگر در سراسر کشور شهره‌ی عام و خاص شده بود. اغلب پارسی‌ها سخت شیفته‌ی او بودند و همگان از وی با لقب «فسادناپذیر» یاد می‌کردند. «یکی دو ماه»ی که روبسپیر در سال ۱۷۸۹ و در نامه به بوسار پیش‌بینی کرده بود به سال‌های حیاتی‌تعبیر و تحول بدل شدند و بر تمام وجوه زندگی ملت فرانسه اثر نهادند، از نظام فئودالی کهن گرفته تا دادگاه‌ها و مسیحیت. تا سال ۱۷۹۱، بخش عمده‌ی مسئولیت‌های شورای ملی

1. National Assembly

به انجام رسیده بود، از همین رو روبسیپر پیشنهاد کرد اعضای آن برای عضویت در شورای جایگزین آن، یعنی شورای قانونگذاری^۱، فاقد صلاحیت دانسته شوند. وی موفق شد این پیشنهاد را از تصویب شورا بگذراند. اینک او می‌توانست یک بار دیگر به زندگی پس از انقلاب بیندیشد. در اکتبر و نوامبر سال ۱۷۹۱، روبسیپر برای گذراندن تعطیلات به ناحیه‌ی آرتوا^۲ و شهر آراس بازگشت. در همین زمان بود که سه روز را در شهر کوچک پتون^۳ در حوالی آراس سپری کرد. مقامات شهر به سردی از وی استقبال کردند. آن‌ها، به سبب تندروی انعطاف‌ناپذیر بیانات روبسیپر، او را موجود کم و بیش دردسرسازی می‌شمردند. اما مردم با شور و شوق به وی خوشامد گفتند. مدتی بعد به یکی از دوستانش (و شاید باز به بوسار) چنین نوشت: «اگر روزی به آرتوا بازگردم، با کمال میل و رغبت در پتون ساکن خواهم شد.» او این خیال را در سر می‌پرورد که در دادگاهی محلی به شغل قضاوت مشغول شود.^(۲)

شاید روبسیپر به‌راستی آرزو داشت در زادگاه خود زندگی آرام و بی‌سروصدایی را در پیش گیرد، اما هرگز چنین بختی نصیبش نشد. کم‌تر از سه سال پس از این روزها، او دیگر زنده نبود و همگان دشنامش می‌گفتند، درست همان‌طور که پیش‌تر چون خدایی ستایشش کرده بودند. البته روبسیپر در اکتبر ۱۷۹۱ به خواب هم نمی‌دید که به چنین سرنوشتی دچار آید. او نیز، همچون دیگر «ژاکوبین‌های» معاصر خویش، می‌کوشید به معنای آشوب‌دنیایی که چنین دستخوش خیزش انقلابی شده بود پی ببرد و توانمندی‌های خود را در راستای برقراری ثبات و تضمین برپایی نظامی نوین به کار گیرد. تاریخ‌نگاران امروزه می‌دانند که او در ژوئیه‌ی ۱۷۹۴ چگونه به پایان راه رسید، اما خود وی تنها می‌توانست آینده را تصور کند.

چالش بزرگ تألیف یک زندگینامه، بیش از آن‌که صرفاً آزمودن توانمندی برعکس خواندن تاریخ باشد، نگارش رویدادهای گذشته به شیوه‌ای ست که گویی در حال حاضر رخ داده‌اند. از آن‌جا که معمولاً خطوط کلی سرگذشت فرد را می‌دانیم، و سوسه می‌شویم (و شاید چاره‌ای جز این نداریم) که زندگینامه‌ی او را به روش خاصی تألیف کنیم، چنان‌که گویی مقاطع مختلف آن، همچون سنگ‌های چیده‌شده در گدار رودخانه، دقیق و منظم از پی هم ردیف شده‌اند تا عبور ما را تسهیل کنند، و نه آن‌چنان‌که واقعاً هستند، یعنی

1. Legislative Assembly

۲. Artois؛ ایالتی در شمال فرانسه که آراس از شهرهای عمده‌ی آن به‌شمار می‌رود.

۳. Béthune؛ شهری در ایالت پاد-دوکاله در شمال فرانسه.

برخوردهایی که شرایطشان از اختیار آدمی بیرون است و انتخاب هریک از گزینه‌های مربوط بدان نیز پیامدهای ناشناخته‌ی خود را خواهد داشت. این چالش دشواری است و در نگارش سرگذشت ماکسیمیلیان روبسپیر از تألیف زندگینامه‌ی هر شخصیت تاریخی دیگری دشوارتر، زیرا به محض جان باختن او در سی و شش سالگی، مردم شتابان به لجن‌مال‌کردنش پرداختند، درست با همان شور و حرارتی که در زمان حیاتش به وی حرمت نهاده بودند. آن‌ها کردارها و انگیزه‌هایی را به او نسبت می‌دادند که یکسره بر پایه‌ی شایعات بنا شده یا اساساً از خطای خودشان حاصل آمده بود. بدین ترتیب کل سرگذشت او به شکل معکوس خوانده شد و همگان آن را سیر برق‌آسای برگشت‌ناپذیری شمردند که جز خودکامگی و گیوتین سرانجامی نداشت.

آیا روبسپیر نخستین دیکتاتور دوران مدرن بود، مردی سنگدل و خشک‌مغز، موجودی وسواسی که قدرت سیاسی‌اش را در راستای تحمیل آرمان انعطاف‌ناپذیر خود، یعنی خلق سرزمینی بر پایه‌ی «فضیلت» اسپارتنی^(۱)، به کار گرفت؟ یا مرد دوراندیشی بود از خودگذشته و پایبند اخلاقیات، شهید انقلابی بزرگی که به‌رغم برتری نظامی حریفان، پیروزمندان انقلاب و جمهوری را به ساحل امان رساند؟ آیا محدود کردن آزادی‌های فردی و دستگیری‌ها و اعدام‌های بی‌شمار در «دوره‌ی وحشت» (۱۷۹۳-۱۷۹۴)، سال دوم جمهوری) بهایی ضروری بود که باید برای حفظ انقلاب پرداخت می‌شد؟ یا آن سال هیچ نبود جز عصر هراس، روزگار مرگ‌ها و حبس‌ها و تنگناهایی که هیچ ضرورتی نداشت؟^(۳) همواره بر سر شخصیت روبسپیر بحث و جدل بسیار بوده، اما چهره‌ی تیره‌ی او از تمام چهره‌های دیگرش پررنگ‌تر است. نظرسنجی افکار عمومی فرانسه در سال ۱۹۸۹، دو‌یستمین سالگرد انقلاب، نشان داد که نام او منفی‌ترین احساسات ممکن را در مردم برمی‌انگیزد - بهره‌ی وی از آرای مثبت رأی‌دهندگان حتی از سهم لویی شانزدهم و ماری‌آنتوانت نیز کم‌تر بود.^(۴)

به‌رغم تلفات کم و بیش محدود سال ۱۷۹۳-۱۷۹۴، که طی آن روبسپیر در دولت عضویت داشت، وی را به شکل مهملی با زمامداری چون مائو و پل پُت و حتی استالین و هیتلر مقایسه کرده‌اند. از نظرالی ساگان، روبسپیر یک جامعه‌ستیز پارانوئید بود، یک خودشیفته‌ی رذل، «یکی از بزرگ‌ترین کشتارگران بی‌گناهان» در طول تاریخ. وی می‌نویسد پژوهش درباره‌ی روبسپیر «سفری ست به دل تاریکی».^(۵) هیلاری منتل،

1. Spartan "virtue"

نویسنده‌ی رمان مهمی که داستانش در دوره‌ی وحشت می‌گذرد، با تأکید بر رویکردهای ناسازگار روبسیپیر به جنگ و مجازات اعدام و «مردم» و نهادهای دولت، او را «توده‌ای از تناقضات» توصیف می‌کند: «او ایمانی مبارزه‌جویانه داشت، اما نه به خدایی مسیحی، بل به خدایی نیک‌نهاد و انقلابی که همه‌ی آدمیان را یکسان آفریده است.» منتل با نگرستن به روبسیپیر به یاد مبارزانی دیگر می‌افتد، به یاد «پیکارجویان [مسلمان]، شوق توفانی‌شان به اخلاص و رغبتشان به مرگ».^(۶) روبسیپیر را هم به تونی بلر و جرج بوش شبیه دانسته‌اند و هم به دشمنشان، جولین آسانژ، بنیانگذار ویکی‌لیکس.^(۷) از نظر اسلاوی ژیزک، منتقد تندرو، اراده‌ی آهنین روبسیپیر در واقع سرمایه‌داری را محکوم می‌کند. وی بر آن است که در عنوان کتاب اخیر روت اسکر در باب روبسیپیر، یعنی پاکدامنی مرگبار، نوعی خشنودی نهفته است، رضایتی که خود از ناکارآمدی رهبران غرب در مواجهه با بحران‌های ناگهانی حکایت می‌کند.^(۸)

از نظر اغلب چپ‌گرایان فرانسه‌ی امروز، روبسیپیر یادآور اصل از یادرفته‌ی مسئولیت مبارزان در قبال عدالت اجتماعی است. میشل وول، استاد دانشگاه سوربن و مسئول هماهنگی مشارکت دانشگاهیان در بزرگداشت دو‌یستمین سالگرد انقلاب فرانسه (۱۹۸۹)، در شب افتتاحیه‌ی این مراسم در آراس پشت تریبون رفت و در سخنرانی‌ای با عنوان «چرا هنوز روبسیپیر هستیم؟»، برای اثبات حقانیت مفهوم تعهد مبارزاتی به عدالت اجتماعی، سیره‌ی روبسیپیر را گواه آورد. عنوان سخنرانی وول یادآور عنوان نطقی است از آلبر ماتییه (۱۹۲۰)، پرشورترین ستایشگر روبسیپیر، که او نیز استاد سوربن بود.^(۹) همه‌ی زندگینامه‌های مثبتی که درباره‌ی روبسیپیر نوشته شده‌اند فرض را بر این گذاشته‌اند که یک‌یک اقدامات وی به فراخور موج ضدانقلاب و همچون پاسخی ضروری بدان انجام گرفته‌اند. کلود مازوریک، تاریخ‌نگار معاصر و عضو سابق کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه، باور دارد که روبسیپیر در سال ۱۷۹۲ مرد صلح و اخلاق بوده، اما بعد به نیازهای مبرم دولت انقلابی «تن داده» و از همین رو در مخوف‌ترین شرایط ممکن رهبری انقلاب را به عهده گرفته است: «جایگاه او در تاریخ هم‌تا و همانندی ندارد».^(۱۰)

این تصاویر متضاد از روبسیپیر گواه مؤکدی است بر سرشت منحصر به فرد نوع ادبی زندگینامه. زندگینامه‌نویس بر حسب ضرورت به گفت‌وگویی دگرگون‌شونده با کسی کشانده می‌شود که نمی‌تواند به پرسش‌های بی‌پایان و پیش‌دوری‌های مؤلف پاسخ گوید. این گفت‌وگو ماهیتی بسیار شخصی دارد. جَنیت مَلْکَم، زندگینامه‌نویس سیلویا

پلات، می‌گوید: «به عهده‌ی من نیست که بگویم چه کسی خوب است و چه کسی بد، چه کسی شریف است و چه کسی کم و بیش مضحک... گذشتگان نامدار همچون گیل در دستان نویسنده‌گانند...»^(۱۱)

از سی و یک سال نخست زندگی سی و شش ساله‌ی روبسیپیر اطلاعات اندکی در دست است. چند تن از زندگینامه‌نویسان وی بر همان شواهدی درنگ کرده‌اند که ما نیز در محدوده‌ی آن‌ها مانده‌ایم؛ این پنج سال نخست پس از انقلاب است که آدمی را به خود می‌خواند. مجموعه آثار روبسیپیر در یازده جلد قطور (روی هم پنج هزار و ششصد و شصت صفحه) در دسترس است، اما کم و بیش کل این مجموعه نیز صرفاً متن سخنرانی‌ها و مقالات او طی همان سال‌های انقلابی را در بر می‌گیرد.^(۱۲) یکی از دشواری‌های شرح زندگانی روبسیپیر این است که نوشته‌های خصوصی چندانی از وی به جا نمانده: چند نامه‌ی شخصی و اشعاری یادگار دهه‌ی بیست زندگی‌اش. روبسیپیر هرگز آشکارا در باب زندگی خود و معنای آن چیزی نگفته است. او در جوانی و به مرگی ناگهانی جان باخت و آرای مکتوب دیگران نیز همگی متأثر از شرایط زمان نگارش خود هستند، از روایات طولانی خواهرش شارلوت و یکی از استادان او در دوره‌ی دبیرستان در پاریس گرفته تا انبوه آرای شرکت‌کنندگان در انقلاب.^(۱۳) در زندگینامه‌ی پیش رو می‌کشیم برخی از حصارهای میان آشکار و نهان زندگی روبسیپیر را در هم بشکنیم، اما در برابر حفره‌های عظیم دانسته‌های خود به ناگزیر از پیشروی باز خواهیم ماند.^(۱۴)

در زمان وقوع انقلاب سال ۱۷۸۹، ماکسیمیلیان روبسیپیر سی و یک سال بیش تر نداشت. در سال ۱۷۹۲، توفانی مخوف بر سر او و همقطارانش آوار شد، مخاطره‌ی بازسازی جهانی آشوب‌زده، در قالب نبردی مخوف با ضدانقلاب و مقابله با حمله‌ی نظامی. با این‌همه، اغلب زندگینامه‌های روبسیپیر (بیش از صد زندگینامه) از وی چهره‌ی بی‌تحركی به دست می‌دهند که گویی از آن هیچ انسانی نیست، گویی روبسیپیر صرفاً تجسم مجموعه‌ای از اصول انقلابی بود که طی دوره‌ی پنج ساله‌ی مسئولیت سیاسی خود کوشید با سختگیری و خشونت فزاینده آن‌ها را محقق سازد. روبسیپیر، خواه در کسوت تجسم دیکتاتوری ژاکوبین و خواه در پیکر خلوص دموکراتیک، بیش تر به شکل یک «ایدئولوژی مجسم» تصویر شده است تا یک مرد جوان، جوانی همان قدر نامطمئن به آینده که سرمست از امکانات بالقوه‌ی آن.^(۱۵)

بیش تر زندگینامه‌های روبسیپیر تنها یک فصل را به شرح دوران کودکی و جوانی و تکوین شخصیت وی از ۱۷۵۸ تا ۱۷۸۹ اختصاص داده‌اند، چنان‌که گویی سی و یک سال

نخست عمر او به راستی اهمیتی نداشته است. آشوب سال‌های پس از ۱۷۸۹ روبسیپر را نیز، همچون تمام فرانسویان، در جهانی پیش‌بینی‌ناشده و یکسره نوپدید رها کرد، جهان انقلاب و تزلزل و پریشانی. در سال ۱۷۸۹ هیچ‌کس نمی‌توانست گمان برد که روبسیپر جوان به زودی چه نقشی را بر صحنه‌ی انقلاب به عهده خواهد گرفت. با این‌همه، او در قبال ماجراها و دستاوردها و هراس سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴، که رفته‌رفته از پرده بیرون می‌افتادند، هرگز موضع خام و ساده‌ای نداشت: روبسیپر، ضمن مشارکت در انقلاب، ارزش‌ها و باورهایی را با خود آورد که طی سه دهه‌ی پیش از آن و در جریان زندگی خانوادگی و تحصیل و کار آن‌ها را در ذهن پرورانده بود.

روبسیپر و معاصرانش دیدگاه‌های خود را به زبانی بیان می‌داشتند که در نظر ما حیرت‌انگیز می‌نماید، زبانی غرق در جذبه‌ی احساسات و فضیلت و وجدان که اغلب موجب شده زندگینامه‌نویسان روبسیپر او را صرفاً مردی احساساتی و خودمحور و زیاده‌پر شور بشمارند.^(۱۶) در واقع خطابه‌های این انقلابیان به نحو آزارنده‌ای سرشار است از تأکید بر ارزش‌ها و احساسات «میهن‌پرستانه». روبسیپر نیز از این نظر فرقی با دیگران نداشت. نطق‌های او پُرند از سخن‌سرایی در باب پاکبازی و از خودگذشتگی و فضائل گوناگون و خاصه پس از تأسیس جمهوری در سپتامبر ۱۷۹۲ از یادکرد شخصیت‌های یونان و روم باستان و دسیسه‌چینی‌های آنان نیز اشباع می‌شوند. نباید این‌گونه ارجاعات را صرفاً آرایه‌هایی بلاغی به حساب آورد: روبسیپر نیز، همچون اغلب انقلابیان فرهیخته‌ی طبقه‌ی متوسط، جهان کلاسیک را کان خرد و معدن دانشی می‌پنداشت که باید آموزه‌های درخور را بی‌هیچ واسطه‌ای از دل آن بیرون کشید.

به تمام دلایل یادشده، نوشتن زندگینامه‌ی روبسیپر کار بسیار دشواری است. نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که روبسیپر سرانجام تعریف‌آشنایی یافته است، یعنی تجسم انقلاب ژاکوبینی. زندگی او در چشم ما منسجم می‌نماید، فارغ از این‌که به کدام کنش یا واکنش وی در جایگاه شخصیتی «منطقی» پرداخته‌ایم. روبسیپر، در مقام عضوی از اعضای دولت، تنها تصدی یکی از مناصب را به عهده داشت، آن هم فقط به مدت یک سال. به‌علاوه، صرفاً شمار اندکی از سیاست‌هایی که او به اجرا درآورد در نظر عموم پذیرفته شدند. با این‌همه، هم منتقدان سرسخت و هم مدافعان روبسیپر کم و بیش او را تجسم انقلاب می‌شمردند؛ نگرش مورخان در باب انقلاب و رویکرد آنان به روبسیپر تقریباً همیشه با هم همسو بوده است.

اما زندگی رویسپیر را نمی‌توان به سال‌های انقلاب فرانسه فروکاست، چنان‌که انقلاب را هم نمی‌توان به ورطه‌ی سیاسی پاریس در سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ تقلیل داد. شخصیت این انقلابی‌جوان طی دوران کودکی و تحصیل و اشتغال شکل گرفت، دورانی که بیش‌تر سال‌هایش در مرکز ایالتی کوچک گذشت، در شهری واقع در اقلیمی خاص در شمال فرانسه. بدین ترتیب زندگینامه‌ی پیش‌رو می‌کوشد همان قدر به «شکل‌گیری» ماکسیمیلیان رویسپیر بپردازد که به فعالیت‌های انقلابی وی. به‌راستی که بود آن مردی که تنها چند روز پیش از سی و یکمین سالگرد تولد خود پا به کاخ ورسای نهاد؟